

مجله روحانی علاج عمومی است  
 ماهی یکبار نشر و توزیع میشود  
 قیمت اشتراک در همه جای دنیا  
 سالانه سه دلار است  
 شماره ششم  
 نوبت پنجم  
 ۱۹۲۴

از سادات مبارک حضرت عبدالقادر  
 امر و روایت اگر در عقل روحانیت باشد آنوقت ترکه میکند و الا ایامی  
 چند بگذرد بیانشا میشود آنچه نمیگفتند مثل کتبی بیاند که درین کتب سبب میشود ایامی  
 چند سبب و فریب است صفا دار و دلگشا و در کتب زود خشک میشود آنچه نماند  
 اصد فرین اندوه نمیشود حاصل نمیشود اما اگر امر و روایت مستند بر سبب  
 شود یعنی در حکمت حکم صغریات باشد آن مثل و اینها بیاند که درین کتب این است  
 که از آن نتایج غلبه در حکمت و حکوت حاصل میشود چنانچه نفوس درین عمل پیدا  
 شدند که در روایات در اعلی طبقه بودند چه بیانیها ساخته چه زنگنه کشیدند  
 گن ایامی آنچه نه اثری نه اثری غیر هیچ اثری نیست حضرت موسی و سادات  
 حضرت کافر شود بعد از سه هزار سال در عالم ما روایت حالا ما درین صفا و این حضرت  
 همه در عالم ما روایت چه در ایامی چه سانسلی چه محاسنی شده چرا که حکمت  
 بر صغریات بوده هیچ اجزایات در حکمت صغریات بود سه هزار سال و کسورت  
 حالا تازه آنصغریات اینک حکم در عالم ما روایت پیدا کرده هزاران خلق تربیت  
 هزاران ایام رعایت میشود هزاران عجز رعایت میشود همین حالا بیاید چه در ایامی  
 دیگر در هیچ عالم بیاید چه فریب در امر یک سانسلی و جمیع و صفا بسیار بود  
 تا پس که در بسیار شب و سظم عالم این نیز چه فریب درین ایام در امر یک سانسلی  
 تا سیات اینداریس و جمیع و عمل مجزه تا پس شده از آریات تا سیات است  
 که حضرت موسی کرده است سه هزار سال پیش ابری حای الهی نکران این است  
 که تقالیم الهی را در جوی بارید این است که جان بیام بچینه این است که نه از  
 زنده میکند این است که روی شمار و پیش جان مبارک سینه میکند علی بر حسب  
 تقالیم الهی سبب عزت ابدیه شاست و در هزار عیون نفوس است یعنی آنچه  
 استند است در روی رخ این دو هزار عیون بهی و بهی خود متحرک  
 و سیر عالم طبیعت اند عالم شایا که همه در عقلی بسینه بنسبت این دو هزار  
 عیون نفوس یک بیجان کنیده که جمیع حرکات و سکاتان بر حسب تقالیم الهی  
 است از این نامشاید شایبینه که در فقه تزیب لطافت چقدر نفوذ دارد  
 در عالم تزیب که اینطور بنده دیگر در عالم تزیب چه فریب جمیع بخلق مانده  
 محسوسیکه در پنجه خواب باشد در جنگ ایامی و بهی این بهی و بهی و  
 آقاره چه فریب استنشایات عالم طبیعت است چه بر بهی نیست طبیعت نفوس  
 آقاره است اگر طبعی روایات طبیعت بگذاردی بر پیش کنی حیوان بیاند استنشایات  
 طبیعت ارتکاب بر ایند موسی را میکند و ما اثره نفوس آن النفس لا آقاره  
 است و آقاره در آن ترکه غیر هر چه نیست آن چه فریب نیست طبیعت انسان

دولت بود که دولت بهر شری بکند از منتقای طبیعت منازعه در فضا است  
 از منتقای طبیعت حجت نفس است از منتقای طبیعت غضب است از منتقای  
 طبیعت حیده و خد عت است از منتقای طبیعت حجت غلبه است سینه جلوه این  
 حوک و دول هم ریخته اند چه فریب منتقای طبیعت است نفس را در که بگویند  
 این است سینه که چه میکنند این نیست مگر از منتقای عالم طبیعت سینه طبیعت  
 چه میکند کفران است درین دنیا

این تقریر در جمله فلسفه روحانیه قدیم شرق است که در شت نهانی در یک اردو عنصر  
 تضاد و طبیعت تضاد باشد و برای توضیح تصور بر سبب تشبیه و تمثیل ملاحظه  
 داشت و با او در کوزه نورانی و طبعی است که در اس قسم نورانی مثل عالم سنی در  
 طبیعت در اس طبعی در تربله بیام ماده است و با بیاباره افوی شحت و سینه وجود پرورد  
 نهانی سینه لقا قال و در اردوی سظم سحاب که فرمانده چند رحمانی در دادی ایمن است  
 دادی در خلق سینه سنی است و فرمانده چند شیلانی در دادی ایسر روح فضا نیست  
 و از انیت پیدا شده است ما جنسبان و افراد این دو سبب تضاد هم بر یک با  
 متقابل خود در آن صفا و بگر برزم و قال مشول علم با جهل تمثیل اقلیه شاست  
 با جهل سخاوت با آن است صدق با کذب است است خونی دوستی با دشمنی است  
 اتفاق محل باطم و علی نه القیاس و در همین اندام بر عقلی تمام ایند دست از  
 سخاوت و طبعی و با بیاباره افوی صفا روح شریزه و در لقا و صفا روح طبیعت  
 و در سخاوت بر ابراه و در غم نهانی بر آنکه در عالم نفس سیر و نفوس حایب و غم  
 نیست و نشا و صحن شاست ایندوی تاریک و آقاره نا پسندیده خود پر سینه و غم  
 که برین و شیلان و طبقت جسم و زینا و نهالی زانک زری آزان است عکاسی  
 که درین حوادثی چند یک از پس در کتب و آدیت و سینه خوانده و از روحا طبعی  
 ششینه و شکل و طبیعت غیب او را در کتابا دیده سینه پر از کین وی داشته و بر  
 آندوی متابعت و متاد است با او در خاطر بگذرد تا شبی در ریاضان شکل است  
 در خواب دید و آقا در خطب خطاب خود در زمان سبب و شتم و دست غیب و علم کشود  
 موسی زنج در آتش ستم و فضا گرفته و شبست تمام بنای بل بگر بر سر و صورتش  
 که داشت در آنکالت پاریسون بکنید از خواب پیدار شده همان خویق را در فضا  
 در صورت خود را آند و خود آنگه ای که در خوابت خود بر سیدی زان در آن  
 عین نوبت و در آنکندوس نفوس نهانی بر طبقات تنه و نه در غیب شکان خود  
 طعانی خندان ظاهر نبردند آنکه که دادی نور باطنی وجود روحانیه اش بله است  
 و تصور و در روشا نند کس نفوس در ششای در طبقات خاکه و کفر درین نفوس نهانی

انسانیت و طبیعت

پانزدهم

نجم باختر

شماره هشتم

گنجی در جنگ عقاب نمانیت بسیرند در طبقات عالیتر سترجا قوای  
 نورانی ظاهر تا عمل درهم نفوس نورانیه بسند که قوای تاریک در آن  
 مستور و گویا سدوم گردیده است چنانچه در حدیث ماثور است که چون حضرت  
 باصحاب در کعبه از شدیدن نمانیت و شگون آن باغات بنور نورانی  
 در آن عرض کردند که آیا در آنجوه مبارک بر شیطان دراری است در جواب  
 می وکن شیطانی اسلم سیدی خان بازمین نفس از نوم بر روی رستم  
 که نشد و سام و در این غصه روحانیه چنین بیان شد که چون نفوس نمانیه  
 بتوالیه اعمار راه ترقیات فریقا سیمی پایه و ماویا و سنیا رعنیا در درجیا  
 تصفیه و تزکیه حاصل میکند لذا ترقیات عالم نمانیه بصیری غنی گردد که قوای  
 ظلمانی شیطانی از میان رفته و ارواح نورانی درشتگی در پنجمان ظاهر  
 و در این زمین در خصوص کیفیت ارتباط این شعور با مطلق شعور در عالم غفلت

عالم نمانیه میگوید و چشم و من و آرزوی سیری علی بن ابیطاهر در حیات تناف  
 نبیل و نسیم و معجزه انوی جیبی است که طبقات تنافی دارد در جمع و گرد  
 حال برای ذات خود آرزوی آن دارد که آنچه در عالم هست در قبضه تصرف  
 گیرد و برین تالیس در کذا و شتبات و نذر ریاست و فزه زوایا چنانچه کار  
 و عقاید و لسان و حکمت و دین سر و روی خود را دوست ییادارند برای آنکه  
 خیر و سعادت حقیقیه آن بکند برای آنکه برای نمانیت دلالت بر درجه نمانیه  
 و جایزه اوست در عالم نمانیت در روحانیت آنکه نه تمام بکند عقاید ازین نام  
 در طبقات دور حد و یا قرب اعتدال حقیقی قرار گرفته اند نفوس مستعد که کل  
 امیه خیر بشر و انکار و ایمان سب سعادت عالم نمانیه است و عبادت  
 از فضل میزبان نمانیت نه سود شیطانی که هم بسوزد شیطانی آنچه در حدیث  
 آنکه اول بر چیز را میخوابد و طه برای خود و دوم خود را میخوابد برای خدمت به

بیان است الوهیت که خیر ممکن است  
 عتیه و در توحینت غلظه موجود مانده  
 افتاد معبدین یزدان و اهرن با  
 موجود و بهت با توحینت ایکنه شعور  
 و عدم نه وجود و اصل نماز و عبادت  
 جمل عدم علم است و خلقت عدم  
 و مع بهانه ایس و چون بیده و تحقیق  
 نکر شود معلوم میگردد که اصل نمانیت



عکس جمعی از بهائیان  
 انگلستان است که  
 دو منجستر و دو اکو تری  
 سنه ۱۹۲۱ در محضر حضرت  
 عیسی عیان ولی الله  
 شوقی ربانی بایرکلا  
 بر داشته اند  
 فطری لعم

ماطاردینیه بنیه از نشا و های بل

نیست نمانیه نمانی خود غیر نفس بوده دست قدرت این طبیعت با زمین  
 جهت در ذات هر دو بجای که داشته که با آن فرشتین در طبیعت نمانیه  
 و قوی این طبیعت نمانیت که باعث طبیعت جلیب و دروغ نمانیت است  
 حیات هر زنده است که اگر این طبیعت نبود حیات قوای زنیافت و کن  
 شد در حدود و در کوف آن به طرف اوطاف و تزلزل بیاید چه که چنانچه  
 بیکی جسمانی نهانی مرکب از عناصر متضد است که هر گاه آن عناصر گدا  
 و کینا در حد اعتدال و یا قرب با اعتدال طبعی قرار گیرد آنرا چنانگی و اتمی و  
 آن بیکی در این است بر همین قیاس نفس نمانیه در طبقات و طبایع است  
 که هر گاه گدا و کینا در تمام اعتدال و یا قرب آن قرار گیرد آن نفس خود  
 کامل و نفس جامع خواهد بود و اگر سوز با فراط و تزلزل شوند در حقیقت آن  
 نفس برین منوری است شایسته نمانیت بهر چه فراط رسد که نفس امروزی  
 و با داشتن و خدستان را برای خود خواهد داشت این چنین نفس برین است  
 و طبیب معندی نیز به نمانیت طبیعتی گدا و کینا و یا ترکیب با طبیعت مورش  
 میان بل و دیگری آرزو میخورد چنانچه این نمانیت که در حد اعتدال است

در دشتی انقلابات و تغییرات آری که در وضع حیات وزندگانی عمل واقع  
 موجب حریت است و نظرات که تا عرض اید این گوید چنانچه در سلطت تاریخ و ادب  
 نخب و دوشست نفوذ و سلطه و قوه انقلاب و تغییراتی که در ریاست بوده سر آمد نفوی  
 در غیر عقول اولی الالباب النسی است این ممکن است و تمدن در ریاست بدان  
 قدیم است که جان در کت مسیبت نهان گوید که بجز زوایای تاریخ و موزه تا ام  
 درسی از آن باقی نه و تغییر از پاره از اطلال و آثار غلبه او کاری از آن موجود است  
 ممکن است باطن و خیزی و سحر و توتیه است که جان در کت قدرت سلام قرار گرفته که  
 از غیبت و تمدن قدیمین فرود مستون تواریخ ارضی نه و حتی زبان کت از زبان  
 هم شده و اینکه قدیمین ایران است که در اطلال آن انقلابات تاریخی تقریباً  
 توان گفت که به آثار تاریخی قدیم خود را از دست داده و هر گاه شعاری جلیب  
 فانه فرود می رسدی و غیر با طمع میگردند بقاء زبان فارسی چنین درجه پراز  
 اطلالی که موجود است سیرت کت نخب ایرانیان را از حق در فرود حیات بیخ  
 نوع و ایشان که شاید در نهایت عمل حیاچ واقع نشود بجهاد و تبه قیام میکنند

بازدم

# مجلس

شماره هشتم

و بناظر مسامحه و له از عقاید و اصول فلسفه مدعیان پیشانیان باستان علم و حقیقت علم اعلیٰ منسوب به شیخ فخرت باریا می‌دورند که بر این عقاید در  
 ابدا خبری ندارند بجز شایه اطلاع از آنرا که در نزد قیامت با اینکه در قرآن  
 مقدس کلمه بر خنده و دایستند و شسته نیست چه در لغت و بیاد و اشاره بجز آنرا  
 بنام مجوس در عرض دایست موسوی و سبجی باو خیال و اگر نام و خستد ایران  
 جملو در آن مذکور نه نام بیاری از بنیاد پیوسته نیز چه یعنی از آنکه کتب  
 همین بابیان منسوب است در آن مذکور نه چه که آنچه در کتب مذکور است  
 بوی بسبب حاجت و احتیاج خدمت وقت است و هرگاه مذکور باین امری  
 و تفسیر نباشد از آن ذکر نیست وقت همه در بناط اسلام در ایام خود  
 رسالت پناهی با پیوسته و سبب آن بوده لذا آنچه که برای تاسیس این رود  
 حال آنکه ضروری بود از قبیل توضیح است در عقاید و موافق ایشان در  
 در قرآن بیان شده و اینکه ارتباط در اسلام در ابتدا نه از پیشانیان  
 و نه با بودی ما و غیر هم نزد است لذا ذکر آن در قرآن با صراحت  
 و بسبب علت است که ذکر آن در انبیا بنی اسرائیل در کتب مقدسه نزد  
 به آنچه در سبب نبی و سال چندین هزار از بنی اسرائیل با صراحت از قبیل  
 در غیره در مجرب ایران بود پس پادشاه اشوری با سیری بودند و با جاد  
 این عرض است بواسطه معاشرت با اهل نابل عقاید ایشان حاصل  
 تا با فرموده سیروس پادشاه اشوری که بر شد سلطنت و تاسیس سلطنت  
 سیروس بنی اسرائیل و آنکه از بنی اسرائیل در نهایت احترام با ذوق در جهت  
 نمرود و اذیت به عاریت شده را ایشان برگردانید و کنگر که کرده است  
 تا با بنا کردند و این نام عدل علم سیروس در تاریخ دینی بنی اسرائیل بعد از  
 که در کتاب عهد عتیق منسوب است و ثبت کرده در احوال پیشین  
 اشیا یاد نمودند و به این ترتیب در کتب مقدسه نزد شیخ فخرت از  
 اسرائیل و دنیا و نشان شده چه که تمدن عبری در جنب تمدن ایران و ارتباط  
 با یکدیگر پیوسته بود که سرچشمه از ایشان در کتب مذکور و در نزد یونان  
 چه که در مدینه کبان که ایران کنگر با یونان داشت و این دو تمدن  
 در سلطنت قدیم با یکدیگر معاشرت و تجارت داشتند و با بعضی بعد از  
 فتوحات اسکندر کبیر و هجوم تمدن یونان در ایران متشنسندان گشت  
 که در کتب مقدسه مذکور قرآن مشهور است و همین علت عدم لزوم و عدم  
 و عدم اصطلاحات علمی و فلسفی است که در نزد شیخ فخرت از  
 اصطلاحات فلسفی که در ایام قائلین کبیر پس از آن  
 با پیشانیان اودان که سلطنت مردم شرق با ساسانان در مدین  
 است و سبب ضروری کنگر داشتند و با طوطی ساسانان که در جهت  
 و تاسیس سلطنت و همین علت از نزدی جاگیری داشته و نسبت به این نزد  
 نیز قوت حالت جلالی تا در وقت خلف رسالت پس از آن که در جهت  
 و تاسیس سلطنت و همین علت از نزدی جاگیری داشته و نسبت به این نزد

و حقیقت علم اعلیٰ منسوب به شیخ فخرت باریا می‌دورند که بر این عقاید در  
 ابدا خبری ندارند بجز شایه اطلاع از آنرا که در نزد قیامت با اینکه در قرآن  
 مقدس کلمه بر خنده و دایستند و شسته نیست چه در لغت و بیاد و اشاره بجز آنرا  
 بنام مجوس در عرض دایست موسوی و سبجی باو خیال و اگر نام و خستد ایران  
 جملو در آن مذکور نه نام بیاری از بنیاد پیوسته نیز چه یعنی از آنکه کتب  
 همین بابیان منسوب است در آن مذکور نه چه که آنچه در کتب مذکور است  
 بوی بسبب حاجت و احتیاج خدمت وقت است و هرگاه مذکور باین امری  
 و تفسیر نباشد از آن ذکر نیست وقت همه در بناط اسلام در ایام خود  
 رسالت پناهی با پیوسته و سبب آن بوده لذا آنچه که برای تاسیس این رود  
 حال آنکه ضروری بود از قبیل توضیح است در عقاید و موافق ایشان در  
 در قرآن بیان شده و اینکه ارتباط در اسلام در ابتدا نه از پیشانیان  
 و نه با بودی ما و غیر هم نزد است لذا ذکر آن در قرآن با صراحت  
 و بسبب علت است که ذکر آن در انبیا بنی اسرائیل در کتب مقدسه نزد  
 به آنچه در سبب نبی و سال چندین هزار از بنی اسرائیل با صراحت از قبیل  
 در غیره در مجرب ایران بود پس پادشاه اشوری با سیری بودند و با جاد  
 این عرض است بواسطه معاشرت با اهل نابل عقاید ایشان حاصل  
 تا با فرموده سیروس پادشاه اشوری که بر شد سلطنت و تاسیس سلطنت  
 سیروس بنی اسرائیل و آنکه از بنی اسرائیل در نهایت احترام با ذوق در جهت  
 نمرود و اذیت به عاریت شده را ایشان برگردانید و کنگر که کرده است  
 تا با بنا کردند و این نام عدل علم سیروس در تاریخ دینی بنی اسرائیل بعد از  
 که در کتاب عهد عتیق منسوب است و ثبت کرده در احوال پیشین  
 اشیا یاد نمودند و به این ترتیب در کتب مقدسه نزد شیخ فخرت از  
 اسرائیل و دنیا و نشان شده چه که تمدن عبری در جنب تمدن ایران و ارتباط  
 با یکدیگر پیوسته بود که سرچشمه از ایشان در کتب مذکور و در نزد یونان  
 چه که در مدینه کبان که ایران کنگر با یونان داشت و این دو تمدن  
 در سلطنت قدیم با یکدیگر معاشرت و تجارت داشتند و با بعضی بعد از  
 فتوحات اسکندر کبیر و هجوم تمدن یونان در ایران متشنسندان گشت  
 که در کتب مقدسه مذکور قرآن مشهور است و همین علت عدم لزوم و عدم  
 و عدم اصطلاحات علمی و فلسفی است که در نزد شیخ فخرت از  
 اصطلاحات فلسفی که در ایام قائلین کبیر پس از آن  
 با پیشانیان اودان که سلطنت مردم شرق با ساسانان در مدین  
 است و سبب ضروری کنگر داشتند و با طوطی ساسانان که در جهت  
 و تاسیس سلطنت و همین علت از نزدی جاگیری داشته و نسبت به این نزد  
 نیز قوت حالت جلالی تا در وقت خلف رسالت پس از آن که در جهت  
 و تاسیس سلطنت و همین علت از نزدی جاگیری داشته و نسبت به این نزد

مجموعه

شب و روز در تمام ممالک که از آذربایجان و هند تا فرانس و کمال قوت  
توسعات دین و سعادت اخلاف و شرف و رفاه و وسایل آنکه در  
تاسیس و تکمیل نماید و این امر قدم در موضوع خدمت با تمام ادیان است  
تا آنکه مدتی بماند که جمیع ممالک منقسم باشد جمیع ممالک تکمیل گردد که  
سبب اختلاف است رنج نرود و آنچه در سبب آن است تحقیق نماید

تاریخ و حال احوال

در روز دوشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۰۴ بمشرف است در این منزه جبهه که  
در بعد از ظهر ساعت نهم قبل از ظهر حضرت ولی امر به مبارک است  
وارد جنبه شدند و آنکه در محبت مبارک آن مبارک خیریت و سعادت  
بعد از ظهر تشریف بر نهند بنام اعلی و چون بر محبت فرمودند همه  
در محبت مبارک جمع بودند و در آنجا در بیان کلمات و دعا و غیره  
جلسه بسیار روحانی بیاد ایام حضرت عبدالمهدی نمودند و در بعد از  
ظهر هم بهمانی است و جمیع اجناس هر روز

تشریح کوشش متقادی

کوشش فیلادلفیا در ۲۱ و ۲۲ دایره ششگانه در میان آن در نهایت  
سرت و شادمانی چه که این چهارمین کوشش است با این اراضی  
در سنه در آمریکا بجز به شرفی تا نایب و توفیق الهی شده و هر کدام در  
که کمال بر نام این مرتبه است مشق بر جنبه سالی از زیادت مبارک و خصوص  
و خدمت جناب بود و در تمام آن توزیع شد و این تاسیس جناب  
که قبلی از شاه پیرناطین است مبارک که منجبت از پای این شهر علم  
اشتیاق حضور و تعلق در این مجلس با قبول کردند و در این دور  
آن تالیف علم حبیب سینه سینه موج سبز و نفوس و ارواح است  
مناصحه و تقابل آتیه در طریق و پروردار بودند در این کوشش ایالات  
غرب آمریکا سیم کوشش ایالات مرکزی که نایب نمایان از بلاد  
ستند و هر چه در خصوص کیفیت فرستادیم رسانده غلبه این دور  
شادمانت و تعلق بیادند و کوشش ایالات مرکزی در شیکاگو  
اساس معبد علم به نام بنامیت جذاب بود زیرا که نفوس کشنده از جناب  
در عمل مکتب در آئینه علم و خدمت آتیه در کیفیت فرستادیم مصلحت  
صحت به داشته و آثار نفوس و کمال کار و دیاری هر چه در

اخبار و حواشی

سابق اخبار مندرج در هر یک در این توفیق مستولی است که در هر  
در جمیع روز و در شب ۲۹ شهریور در ششگون رسیده و در روز چهارم  
و در روز پنجشنبه در ششگون رسیده و در روز ششم در ششگون رسیده  
در روز هفتم در ششگون رسیده و در روز هشتم در ششگون رسیده

بعضی از بهائیان در متفرق مجله دست بزرگ گویای خوشه از طرف بهائیان  
امریکا تقسیم و اجراء داشت و در آنجا که با شرکت در حاس خود که برای  
حکمت ایمان دارند از این واقعه شایسته همیشه استتول بود و غیره  
بخط و دارند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
حکمت قدیم بهمان و ملک منصفه نمودند امروزه عالم روز روز افزون  
گردد و کل بیان بنظر مردم و اقوام بنگرند و چهار تعبیر است و بخوبی که  
آنرا مکتب کرده از زمان مرتفع گردد و روزی سپاس که در عالم تمدن امروزه  
بنظر ستاره مدحت بی باک سارین از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

تفسیر از باغیات

این تعبیر هزار قرن روزی است  
از آنکه بهائیت در این خورشید  
چون بنده و خاک کرد و فانی است  
از نیست و نه و از زمین صفا  
بیشتر گذر زینت و کجرات  
چون لب لاله لاله لاله لاله  
از کعبه تقلید قدم بردن  
چون کون و مکان جدید و دیر  
گردد بهار روح و عالم شد  
چون رعد بهار یا بهای گوی و بر  
یک طرفه طیب آمدای باران  
با منت و ناز جان نومی گشته  
ای اهل دنیا آید یک و لودای  
سوی من بودی و حق و جادید  
ای تشنه لبان عیان شد در دنیا  
تکرار شد بجز در روز کوشش  
جاری شد جنبه شای ارباب  
گویی نداری بسو و سینه شتاب  
چون بر تل تیره بای دنیا است  
فرموده بکار حسن دنیا است  
راحت طلب در اینجا بود  
فرموده بهاکه فو نبل سدره  
نیال سوری نیر آفاق  
مسعودی در تابق تو ذکر ایست  
در روزی در دست رقص که در

در راه بهاکش  
تاکت قدنگاه  
در عشق صفا که در صفا یافتند  
بار و در حدس داشتند یافتند  
نور و در دست تیرا جایت  
در راه تو منتظر که برسد  
باغب بر بند روی بر آفرین  
چون در جوار صحت بخون  
این جان و دل عشق بر آفرین  
تا ملک ملک جان شوی زان  
بیار دازد شمشیل باران  
با جان شتابه سوسن ای باران  
که هر سرش بکورد است جاری  
و گر ندم دست نیسان باری  
ظلمت از گان سرزد و کسب خانه  
با صدق و صفا نهد سوسن باغ  
پدید شد در شش چشم منسوب  
تا بجز سرور سادست ای کور  
بایند که با فقر و غمای دنیا است  
کعب علم کز هر غمای دنیا است  
در سبب سبیل راحت که بود  
مکن نبود و لی نور آسوده  
تا بکه به از عشقی شود شرف  
زین سم زمانه بجز این تریقت  
در روزی در دست رقص که در